



کرولا

سارا با فریاد از خواب بلند شد، پتو را روی خودش کشید و شروع به گریه کرد. مامان پرسید: «چی شده دخترم؟» سارا گفت: «خواب دیدم کرولا گرفتم».

مامان پرسید: «کرولا چیه؟»

سارا گفت: «کرولا. همین مریضی عجیبی که اومده. منم الان نمی‌تونم تکون بخورم».

مادر خندید و گفت: «تو که هنوز اسمشو درست بلد نیستی، از کجا اینو می‌دونی؟»

بعد هم پتو را روی سارا کشید و گفت: «وقتی پتو رو خوب روی خودت نمی‌کشی، یه کم سرما می‌خوری و بدنت درد می‌گیره». سارا گفت: «یعنی کرولا نگرفتم؟» مادر لبخندی زد و گفت: «کرولا نه. کرونا. الان برات شربت عسل و زنجفیل درست می‌کنم که جون بگیری». سارا گفت: «ولی اگه واقعاً مریض بشم، چی؟» مادر گفت: «باید مواظب خودت باشی و دستورات عمل‌های بهداشتی رو رعایت کنی تا مریض نشی، اگه هم یه وقتی مریض شدی مراقبت می‌کنی تا خوب بشی. مثل اون دفعه که سرماخوردی و آنفلوآنزا گرفتی».

بابا با نان تازه وارد اتاق شد. سارا پتو را کنار زد و به سمت بابا دوید. سارا بغض کرد و گفت: «من فکر کردم کرولا گرفتم. خیلی ترسیدم».

بابا لبخند زد و گفت: «دخترم اگه مواظب خودش باشه، مریض نمی‌شه». سارا پرسید: «چرا

دست‌هاتون خیسه؟» بابا گفت: «چون از بیرون اومدم، دستام رو با آب و صابون شستم».

مادر، کیسه نان را از بابا گرفت و به سارا گفت: «شما که گفتی مریض شدی و نمی‌تونی

از جات تکون بخوری». سارا خندید و گفت: «اون مریضی الکی بود. خوابکی بود».



حسین مجاهد

ساره محمدپور